

مورخ سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶ بر سار نهار در عکا (دوازده گفتگو) : درباره پاسخ به برخی سوآلت

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



در ارض اقدس پیش از سفر به غرب (۱۹۰۴-۱۹۱۰)



ORIGINAL



AUDIO

مورخ سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶ بر سار نهار در عکا (دوازده گفتگو):

درباره پاسخ به برخی سوالات¹

- ۱ -

انبیای الهی بر چند قسمند

سؤال. انبیای الهی بر چند قسم منقسم می شوند؟

جواب. انبیای الهی بر سه قسمند. قسمی مظاهر کلیه هستند که بمثابه شمسند. بظهور عالم وجود را تجدید نمایند و دوری جدید تأسیس کنند و شریعتی تازه نازل گردد و نفوس حیات تازه یابند شرق و غرب روشن گردد. این نفوس مظاهر کلیه الهیه هستند و مبعوث بر عموم بشر و جمیع عالمند.

و قسمی دیگر انبیائی هستند که آنان تابعند نه متبوع، مروّجند نه شارع، اما مؤید به الهامات غیبی هستند. و قسمی دیگر انبیائی هستند که نبوتشان بقریه ای تخصیص یافت. اما مظاهر کلیه محیطند، اصل آنانند و مابقی فرعند. آنان بمنزله آفتابند و دیگران بمنزله ماه و ستارگان.



- ۲ -

اخبارات انبیا

سؤال. از تنبؤ در کتب انبیا اخبار از بعد است یعنی وقایع و حوادثی بتصریح و تلویح و رمز بیان نمودند و خبر از غیب دادند و حال ملاحظه میشود که در این ایام به تمامها آن اخبار واقع گردیده. این وقایع حالیه را در زمان ماضیه چگونه کشف نموده اند؟

¹ دوازده گفتگوی حضرت عبدالبهاء بر سر نهار در عکا

جواب. انبیا را استفاضه از فیض عمومی نامتناهی الهی و همچنین استفاضه از فیض خصوصی و آن وحی و الهام الهی. اما بعضی وقایع بوحی و الهام بیان کنند و آن جلوه ربّانی و واردات قلبی و سطوع انوار شمس حقیقت است و این فیض مانند شعاع آفتابست و قلوب مانند مرایا. لهذا بیان میفرماید که چنین وحی و الهام شده است.

و اکتشاف ثانی آنست که انبیا طیب حاذقند و مطلع بر اسرار کائنات. نبض عالم در دست دارند، تشخیص امراض آتیه کنند و عوارض مستقبله را کشف کنند و بیان فرمایند. این اسرار را از صور و آثار و شئون نفس کائنات استنباط کنند. مثلاً طیب حاذق علامات و اشاراتی در جسم انسان چون مشاهده نماید کشف امراض و علل آتیه و عوارض و حوادث مستقبله کند. این از حذاقت و درایت و قوّت استنباط حاصل گردد.

اما اساس اخبارات انبیا کلیه مبنی بر سطوع نور حقیقت است و وحی و الهام صرف زیرا ماضی و مستقبل و حال در عالم خلق است نه در عالم حق. یعنی در عالم حقیقت ماضی و حال و استقبال یکسانست. اول عین آخر است و آخر عین اول زیرا در عالم ابدی و سرمدی الهی زمان را حکمی نه و ماضی و استقبال را امتیازی نیست چه که استقبال و ماضی منافی ازل و ابد است. با وجود لا اول و لا آخر ماضی و حال و استقبال تصور نتوان نمود. بظاهر ملاحظه کنید که ازمنه را در عالم عقل ابداً حکمی نیست ولی ازمنه را حکم در شخص عاقل است و الا قوه عقلیه مدرک اشیاء و محیط بر اشیاء بوده و هست و خواهد بود.

مثلاً در نفس آفتاب نظر نمائید. نه صبحی نه شامی نه شبی نه روزی. جمیع ازمنه زمان واحد است و جمیع اوقات وقت واحد. لکن بالنسبه بنفوسی که در کره ارض هستند از جهت طلوع و غروب آفتاب صبحی بینند و شامی یابند و روز و شبی مشاهده کنند. پس جمیع این ازمنه در آفتاب زمن واحد است و جمیع ایام یوم واحد، تفاوتی ندارد.

و همچنین در عالم حقیقت ماضی و حال و مستقبل یکسانست و وقایع آتیه مانند حوادث حالیه و ماضیه است. جمیع حوادث و عوارض در آن عالم حال حاضر دارند و مشهود انبیا و اصفیاست. لهذا انبیا از وقایع دوهزار سه هزار سال بعد اخبار دهند، زیرا آنان در عالم حقیقتند و در عالم حقیقت اسرار کائنات مکشوف و مشهود. از این بیان به حقیقت اکتشافات نفوس مقدسه پی برید و تفکر و تدبّر نمائید. مسئله واضح و مشهود است.



مقصد از تکلم بجمیع لغات

سؤال. مقصد از اینکه حواریون بجمیع لغات تکلم مینمودند چه چیز است؟

جواب. حضرات حواریون بلسان ملکوتی تبلیغ مینمودند و آن لسان مطابق جمیع لسان است. زیرا کلام ملکوت عبارت از معانی الهیه و اسرار ربانیه است و هر کس بآن فائز شود حقائق و اسرار خلیقه در نزد او آشکار است و معانی الهیه حقیقت جامعه السن است.

لذا حواریون را روح القدس لسانی ملکوتی تلقین نمود و همزبان جمیع ملل گشتند. با هر نفسی از ملل و امم عالم چون صحبتی میداشتند بمثابه همزبان بودند. و الا لغات حاضره معلومه مشهوره متجاوز از هزار لغت است. لازم بود که حواریون اقلان انجیلی بلسان یکی از سائر ملل مرقوم نمایند و حال آنکه مسلم است که انجیل مجرد بلسان عبرانی و یونانی مرقوم شد، حتی بلسان رومانی مرقوم نگردید با وجود آنکه در آن اوقات لسان رسمی بود ولی چون حواریون در لسان رومان مهارتی نداشتند انجیلی بلسان رومان مرقوم نگردید.

کلمه هوالله

سؤال. چرا در اول لوح و مکاتیب کلمه هوالله مرقوم میشود؟

جواب. این مصطلح اهل شرق از اسلام است. مقصد آنان آنکه در هر امری باید ابتدا به اسم خدا نمود اما در الواح الهیه مقصود این است که حقیقت ذات احدیت مقدس از ادراک و منزّه از تعبیر است و مبرا از تصور. زیرا آنچه در تصور آید محاط انسان است و انسان محیط و البته محیط اعظم از محاط است. پس معلوم شد که آنچه در تصور میآید خلق است نه حق زیرا حقیقت الوهیت مجرد از اوهام انسانست. الآن جمیع خلق عبده اوهامند زیرا یک خدائی در عالم تصور آرند و او را عبادت کنند. در

وقت نماز اگر سؤال از نفسی کنی که پرستش کی مینمائی میگوید خدا. کدام خدا؟ خدائی که در تصور من است. و حال آنکه آنچه در تصور او است خدا نیست. پس جمیع ناس عبده^۱ اوهام و افکارند.

پس از برای انسان راهی و مفری جز مظاهر مقدّسه نیست زیرا چنانکه گفتیم حقیقت الوهیت منزّه است، مقدّس است، به تصور نیاید. آنچه به تصور آید آن مظاهر مقدّس الهی است. دیگر انسان محلّ توجه دیگر ندارد. اگر از او تجاوز کند اوهام گردد. پس مراد از کلمه^۲ هوالله این است که آن حضرت مشهود و جمال موعود شمس حقیقت است و مظهر اسرار الوهیت و ربوبیت و مہبط اسرار رحمانیت و منشأ آثار فردانیت و من ابتدا بنام مبارک او نمودم.



- ۵ -

حکمت صیام

سؤال. در صیام چه حکمت الهیه است؟

جواب. حکمت الهیه در صیام بسیارست. از جمله چون در آن ایام مطلع شمس حقیقت به وحی الهی به نزول آیات و تنظیم شریعت الله و ترتیب تعالیم پردازد و به جهت کثرت اشتعال و شدت انجذاب حالت و وقت اکل و شرب نماند. چنانچه حضرت موسی وقتی که بکوه طور رفت و در آنجا به تأسیس شریعت الله مشغول بود چهل روز صائم بود. به جهت تذکر و تنبّه ملت اسرائیلیان صیام فرض گردید. و همچنین حضرت مسیح در بدایت تأسیس شریعت روحانیه و تنظیم تعلیمات و تربیت و وصایا چهل روز از مقتضیات جسمانیه و اشتغال به خوردن و نوشیدن فتور حاصل فرمودند. در بدایت حواریون و مسیحیون روزه میگرفتند، بعد مجامع رؤساء مسیحیین صیام را به پرهیز تبدیل نمودند. و همچنین قرآن در رمضان^۲ نازل شد لهذا صیام فرض گردید. و همچنین حضرت اعلی در بدایت ظهور از شدت تأثیر نزول آیات ایامی گذشت که به چای اختصار میشد. و همچنین جمال مبارک در ایامی که به تأسیس تعالیم الهی پرداختند و در ایامی که متصلاً آیات نازل میشد از شدت تأثیر آیات و هیجان قلب تناول طعام نمی فرمودند مگر اقلّ قلیل.

^۲ مراجعه فرمائید به قرآن مجید، سورۃ بقره، آیه ۱۸۵

مقصد این است که به جهت متابعت مظاهر الهیه و تنبه و تذکر حالت انسان بر عموم ملت ایامی چند تأسی و اقتدا فرض گشت. مسیحیون نیز چنانچه مرقوم گشت در بدایت روزهء تام می گرفتند زیرا هر نفس صادقی چون محبوبی داشته باشد در هر حالتی که محبوب او باشد آرزوی آن حالت را می کند. اگر محبوبش در حالت حزن باشد آرزوی حزن کند، اگر در حالت سرور باشد آرزوی سرور کند، اگر در حالت راحت باشد آرزوی راحت کند، اگر در زحمت باشد آرزوی زحمت کند. حال چون در آن ایام حضرت اعلی اکثر ایام روزه داشتند و جمال مبارک از غذا و شراب بازماندند یعنی قلبی میل می فرمودند و بعضی روزها هیچ میل نمی فرمودند بر احباً نیز لازم شد که متابعت کنند. چنانچه در زیارت می فرماید و اتبعوا ما امروا به حباً لنفسک.³ این یک حکمت از حکمت‌های صیام است.

حکمت ثانی این است که صیام سبب تذکر انسان است. قلب رقت یابد، روحانیت انسان زیاد شود و سبب این می شود که انسان فکرش حصر در ذکر الهی می شود. از این تذکر و تنبه لابد ترقیات معنوی از برای او حاصل می شود.

حکمت ثالث آنکه صیام بر دو قسم است، جسمانی و روحانی. صیام جسمانی کف نفس از مأکولات و مشروبات است که انسان از مشتهیات جسمانی پرهیز کند. اما صیام معنوی روحانی این است که انسان خود را از شهوت نفسانی و غفلت و اخلاق حیوانیه و شیطانیه منع نماید. پس صیام جسمانی رمزی است از آن صیام روحانی. یعنی ای پروردگار همچنان که از مشتهیات جسمانی و اشتغال به طعام و شراب بازماندم دل و جانم را از محبت غیر خویش پاک و مقدس کن و نفسم را از شهوات هوائیه و اخلاق شیطانیه محفوظ و مصون بدار تا روح به نفات قدس انس گیرد و از ذکر دون تو صائم گردد.



- ۶ -

اعراض از مظاهر الهی

وقتی که حضرت ابراهیم مبعوث شد و تأسیس شریعت الله نمود و تعالیم جدیده انتشار داد و اسرار الهی بیان کرد، اقوام آشور و کلدان می گفتند این مجرد وهم و حکایت است و تصویریست در عالم افکار،

³ مناجاة: مجموعه اذکار و ادعیه من آثار حضرت بهاء الله، شماره ۱۸۰.

تحقق در خارج نخواهد یافت. بلکه می گفتند صرف نادانی است و خود را اهل عقل و ادراک می دانستند. مدتی نگذشت معلوم شد آنچه حضرت ابراهیم می فرمود آن حقیقت بود و افکار آنان اوهام زیرا در اندک زمانی تعالیم ابراهیم در خارج تحقق یافت، ارض مقدس به سلاله او تخصیص شد و اساس شریعت الله تأسیس گشت، حضرت اسحق و یعقوب به عرصه وجود قدم نهادند، حضرت یوسف عزیز مصر گشت، حضرت اسماعیل مبارک گردید و جبل فاران را روشن نمود و موسای کلیم پیدا شد و در صحرای سینا نار الله الموقده را در شجر اخضر مشاهده نمود و اسرائیلیان را از ظلم و اسارت قبطیان نجات داد و به ارض مقدس رساند و از برکت تعالیم و شریعتش که موافق و مناسب آن زمان بود ملتی عظیم تشکیل گردید. این تجربه تام از برای خلق حاصل شد و واضح گشت که خطا کردند. با وجود این عبرت نگرفتند و پند و نصیحت نیافتند.

بلکه وقتی که حضرت موسی آمد باز خلق خطا نمودند زیرا تعالیم و شریعت حضرت موسی را قوم فرعون اوهام خواندند و اهمیتی ندادند بلکه افکار خویش را حقیقت شمردند. پس به اندک زمانی واضح و معلوم شد که آنچه حضرت موسی گفت حقیقت بود و تحقق یافت و شریعت الله به تمامها مجری گشت و سبب عزت و ترقی عموم اسرائیل شد اما افکار و تصورات قبطیان قوم فرعون صرف اوهام بود. باری این تجربه ثانی بود ولی خالق باز متنبه نشدند و بیدار نگشتند بلکه بر جهل و نادانی باقی ماندند تا حضرت مسیح با روی صبیح و نطقی فصیح ظاهر شدند و نفحات گلشن اسرار نشر فرمودند و فیض روح القدس مبذول داشتند.

خلق با وجود آنکه دو تجربه کرده بودند و خطا واضح شد باز گفتند که تعالیم انجیل جلیل اوهام است و فکر و تصور است، تحقیقی ندارد، از فلسفه خالی است، افکار باطله است. ما دانا هستیم و افکار عالیه داریم، فراست داریم، حکمت داریم، بحسن سیاست آگاهیم. چندی نگذشت باز معلوم شد که خطا شد زیرا آنچه مسیح میفرمود حقیقت بود، درست بود، افکار آسمانی بود، تعالیم ربّانی بود و افکار اقوام و ملل اوهام باطله بود. این خطای سیم بود و بعد در ظهور حضرت رسول و حضرت اعلی تجربه مکرر گردید.

حال جمال مبارک ظاهر شد و تعالیم و وصایای رحمانی آشکار گشت و ندای وحدت عالم انسانی بلند شد و علم ملکوت صلح موج زد و خیمه الفت و محبت بین جمیع بشر در قطب عالم برافراخت و جمیع را دعوت می نماید. باز بعضی خلق نادان را تصور چنان که این تعالیم الهی نیز بی اساس است و تصورات خودشان افکار عالیه است. ولی عنقریب ظاهر خواهد شد آنچه او فرموده صحیح و ثابت و نافذ است و افکار جمیع باطل.



- ۷ -

مقصود از سرّ

سؤال. مقصود از سرّ در الواح مبارک که چه چیز است؟

جواب. مقصود از سرّ مطالب و مسائلی که از عقول و ادراک خلق دور و مستور، بعد چون شخص کاملی کشف و بیان نماید نفوس منصفه ادراک نمایند. پس حقیقت ظهور مسیح در دور موسی سرّی از اسرار الهی بود که بعد به ظهور مسیح مکشوف و مشهود گردید.



- ۸ -

آکل و مأکول

در کائنات نامتناهی اعظم وسائط تجدد وجود بلکه ترقی قضیه آکل و مأکول است. و این کیفیت در جمیع ذرات جاری و ساری که موجودات باین واسطه تجدد وجود و منقلب بیکدیگر و تحقق ثانی غیر اول نمایند. اینست وسیله تجدد.

مثلاً در عالم جمادی زمین آب را خورد و گاز را جذب کند و حیوانات موجوده در خود را حل نماید تا باعث حیات موجود تازه می شود و به این وسیله باعث حیات نبات گردد. و آنچه حیوانات ذریه در زمین بیشتر باشد گیاه بهتر روید و چون نبات بروید آن را حیوان خورد و خلاصه آن نبات در جسد حیوان داخل شود و وجود ثانی یابد و ترقی کند و تحقیقی اعظم از تحقق اول یابد. اینست طریقه تجدد و ترقی از عالم جمادی به نباتی و از عالم نباتی به حیوانی و از عالم حیوانی به انسانی. زیرا چون نباتات بروید حیوان خورد و در جسم حیوان بدل ما یتحلل من البدن گردد. پس آن نبات به عالم حیوانی وارد گردد و حیوانات ذریه داخل آب و هوا و غذا داخل جوف انسان گردد در جسم انسان بدل ما یتحلل شود.

پس در این تجدّدات و انتقالات ترقی کرد یعنی آن جماد از عالم جمادی نقل شد به عالم نباتی آمد و از نباتی به حیوانی و از حیوانی به انسانی و اگر این آکلی و مأکولی نباشد تجدّد حاصل نشود. این تجدّد از لوازم وجود است و لابدّ بر اینست که ممکّات انتقال از حالی به حالی نماید.

و این درد و الم موت عبارت از تحلیل ترکیب و انتقال است از حالی به حالی. و چون ترکیب مألوفست، تحلیل عذاب موفور و وجود الفت به رتبه و مقامی نموده لهذا ترک و فراق آن رتبه و مقام بر وجود صعب است. از این واضح گشت که موت عبارت از انتقال است از حالی به حالی. پس اگر حیوانات درنده حیوانات سائره را بدرند فی الحقیقه آن حیوان تنزل نموده. آن ترکیب تحلیل یابد و ترکیب ثانی تحقّق یابد بلکه تجدّد وجود حاصل گردد و از جسمی به جسم دیگر انتقال نماید و از این تجدّد و انتقال کائنات این نظم و ارتباط در بین کافّة اشیاء حاصل شود و اگر چنین نبود که انتقالات نباتیه و حیوانیه و انسانیّه واقع نمی گشت، سلسله موجودات گسیخته میشد و نظم فطری طبیعی بر هم می خورد.



- ۹ -

طاهره و وقوعات بدشت

حکایت آوردن طاهره از قزوین و ورود به طهران و رفتن به بدشت و وقوعات بدشت چگونه بوده؟

حقیقت این قضیه مختصراً اینست که در آن اوقات بدایت امر بود و هیچکس از تعالیم الهی خبر نداشت و جمیع به شریعت قرآن عامل بودند و جنگ و عقوبت و قصاص را مشروع می دانستند. در قزوین حاجی ملا تقی⁴ بر سر منبر زبان به طعن گشود و دو نجم ساطع حضرت شیخ احمد احسائی و جناب آقا سید کاظم رشتی را لعن نمود و در نکوهش و سب افراط کرد و گفت این حکایت باب که ضلالت محض است آنتی است که از قبر شیخ احمد و سید کاظم رشتی زبانه کشیده. بی نهایت بی حیائی نمود و سب و لعن و طعن مکرر نمود.

شخص شیرازی⁵ از محبین حاضر و عظم بود به گوش خود شنید و چون نمی دانست که منبع تعالیم الهیه چگونه خواهد گشت و شریعت الله بر چه اساس وضع خواهد شد گمان می نمود که باید به موجب

⁴ عمو و پدر شوهر طاهره

شریعت قرآن عمل نمود لهذا بر انتقام قیام کرد. پیش از طلوع صبح به مسجد حاجی ملا تقی مذکور رفت و در گوشه ای پنهان شد و چون ملا تقی وقت طلوع صبح به مسجد آمد این شخص به عصائی که سرنیزه داشت به پشت و دهن حاجی ملا تقی زد. ملا تقی افتاد و آن شخص فرار نمود. مردم چون حاضر شدند شیخ را مقتول دیدند.

فزع و جزع عظیم برخاست و از شهر فریاد و فغان بلند شد. بزرگان شهر بر این متفق شدند که قاتل شیخ رسول عرب و دو نفر دیگرند و این اشخاص از اعوان طاهره اند. لهذا فوراً این سه شخص را گرفتند و طاهره نیز در ضیق شدید افتاد. آن شخص شیرازی چون دید که دیگران مبتلا شده اند سزاوار ندید و پپای خویش به مرکز حکومت آمد و گفت شیخ رسول و رفقاییش از این بهتان و تهمت بری و بیزارند، قاتل منم و تفصیل چنین واقع شده. به تمامه بیان نمود و اقرار و اعتراف کرد و گفت این اشخاص بی گاهند، آنان را آزاد کنید زیرا من قاتلم، مرا قصاص نمائید. او را گرفتند و آنان را نیز نگاه داشتند.

خلاصه هر چهار را از قزوین به طهران آوردند. آنچه این شخص شیرازی فریاد برآورد که این اشخاص بی گاهند، منم گنهکار و این نگاه را به جهت آن ارتکاب نمودم که این شخص سب و لعن چهاراً در منبر بر مولای من کرد، برافروختم و تحمّل نتوانستم لهذا به این سرنیزه بر دهان او زدم، کسی گوش به حرف او نداد. بلکه پسر حاجی ملا تقی در مقامات رسمی در نزد وزرای دولت فریاد برآورد و قتل هر چهار را خواست. صدرالعلماء که رئیس علما بود به حضور شاه رفت عرض کرد که حاجی ملا تقی شخص شهیری بود و معروف خاص و عام اهل قزوین او را پرستش می نمودند در قصاص قتل چنین شخصی شخص واحد اهمیتی ندارد باید هر چهار را تسلیم ورثه ملا تقی کرد و به قزوین فرستاد تا آنان را در آنجا به قتل رسانند و این سبب سکون و سرور عموم گردد. پادشاه نیز محض خاطر صدرالعلماء و عموم اهالی قزوین اجازه به قتل هر چهار داد.

آن شخص شیرازی ملاحظه نمود که او را گرفتند اما دیگران را آزاد نمودند، در شبی پیرف فرار نمود و به خانه رضا خان رفت و با همدیگر هم عهد شدند و به قلعه طبرسی رفتند و در آنجا شهید شدند. اما شیخ رسول و رفقاییش را به قزوین بردند و جمیع مردم هجوم کردند آن سه نفر را به اشنع حال به قتل رساندند.

لذا طاهره در نهایت سختی افتاد دیگر کسی را با او مراوده نبود و عموم خویشان حتی شوهر و دوپسر در نهایت عداوت بودند و زجر و عذاب و طعن می کردند. جمال مبارک از طهران آقا هادی قزوینی را

⁵ ملا عبدالله؛ مراجعه فرمائید به مطالع الانوار، ص ۲۴۰

فرستادند و به تدبیری مفصل طاهره را از قزوین فرار دادند و به طهران آوردند و یکسر به اندرون جمال مبارک وارد کردند. هیچکس خبر نداشت. بعضی از خواص احباب مطلع شدند و نزد او آمدند. در اطاق نشسته بود و من طفل بودم و بر زانوی او نشسته و مرا در آغوش خود گرفته بود و پرده افتاده بود و خواص احباب در بیرون پرده در اطاق دیگر نشسته بودند و او صحبت می داشت و موضوع کلامش به دلائل و قرآن و حدیث این بود که در هر عهدی باید شخص جلیل ممتازی مرکز دایره هدی و قطب فلک شریعت عظمی و امام مبین باشد تا مرجع جمیع ناس گردد و امروز آن شخص جلیل ممتاز حضرت باب است که ظاهر شده است. هرچند نطقش گویا بود ولی چون ملتفت شد که جمال مبارک را آهنگی دیگر است و جلوه ای دیگر بسیار مشتعلتر شد، به درجه ای رسید که وصف ندارد. صبر و آرامش نماند، نزدیک بود که پرده کتمان به کلی بدرد. شب و روز نعره میزد یا می گفت یا می گریست یا می خندید.

بعد جمال مبارک او را با جمعی از احباب به سمت بدشت فرستادند. منزل اول باغی بود در نهایت طراوت و لطافت. طاهره با احباب به آنجا رسیدند و جمال مبارک نیز تشریف بردند و آن شب را در آنجا ماندند. صبحی طاهره را با احباب با تهیه و تدارکی مفصل به بدشت فرستادند. بعد از چند روز جمال مبارک نیز تشریف بردند. چون به بدشت رسیدند جناب قدّوس از سفر خراسان مراجعت نموده بود، ایشان نیز به سمت بدشت آمدند ولی مخفی بودند.

در بدشت میدانی بود و آب جاری داشت، از دو طرف باغ بود و جناب قدّوس در باغی مخفی بودند و طاهره نیز در باغ دیگر منزل داشت. از برای جمال مبارک در آن میدان خیمه زده بودند و اصحاب جمیعاً در آن میدان در خیمه ها منزل داشتند. شبها جمال مبارک و جناب قدّوس و طاهره ملاقات می نمودند. جمال مبارک با آنان قرار قطعی فرمودند که در بدشت حقیقت امر اعلان گردد ولی یوم مخصوص تعیین نشده بود.

تصادفاً جمال مبارک علیل شدند. جناب قدّوس به محض اینکه خبر یافت از خفا بیرون آمد و به چادر جمال مبارک وارد شد. طاهره خبر فرستاد که جمال مبارک را یا به باغ من آرید والا من خواهم آمد. جناب قدّوس گفتند احوال مبارک خوش نیست نمی شود تشریف بیاورند و این اشاره بود. طاهره وقت را غنیمت شمرد، برخاست از توی باغ بی حجاب بیرون آمد، رو به چادر مبارک نعره زنان آمد و می گفت آن نقره ناقور منم و نفخه صور منم (دو علامت قیامت است که در قرآن مذکور است). به همین قسم فریادگان به چادر مبارک آمد. به محض ورودش جمال مبارک فرمودند سوره اذا وقعت الواقعة قرآن را بخوانید و آن سوره حکایت قیامت است.

و قیامت اعلان شد و چنان وحشت و دهشت جمیع احبّاً را فروگرفت که بعضی فرار نمودند و بعضی واله و حیران شدند و برخی زارزار گریستند. بعضی چنان مضطرب شدند که بیمار گشتند، حتی حاجی ملا اسمعیل چنان پریشان شد که از شدت وحشت و دهشت سر خودش را برید. ولی بعد از چند روزی سکون و قرار حاصل شد، تشویش و اضطرابی نماند و اکثر فراریها نیز دوباره ثابت شدند و مسئله بدست منتهی شد.

- ۱۰ -

شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی

سؤال. کیفیت حضرت شیخ احمد احسائی و جناب آقا سید کاظم رشتی و رفتن اصحاب ایشان به شیراز و مؤمن شدنشان به حضرت باب چگونه است و چگونه واقع شده است؟

جواب. بدان که شیعیان ایران در اواخر ایام حقیقت شریعت الله را فراموش کردند و از اخلاق روحانیان بکلی محجوب و محروم شده بودند. به قشور تمسک جسته از مغز و لبّ به کلی غافل. چیزی جز اعمال ظاهری از صوم و صلوة و حجّ و زکوة و ماتم ائمه اطهار نداشتند. لهذا آنان را اهل عرفان به اهل قشور تعبیر می نمودند چه که حقائق و معانی بکلی مفقود و احساسات روحانیّه معدوم و اخلاق نورانیّه امر موهوم شده بود.

چون شب هجران به سحر رسید یعنی غیوبت حق امتداد یافت و طلوع صبح الهی نزدیک شد، حضرت شیخ احمد احسائی ظاهر گشت. ایشان خلق را به حقائق و معانی دلالت نمودند و رموز و اسرار قرآن بیان فرمودند. شیعیان بر دو قسم شدند، یک قسم متابعت شیخ اجل نمودند؛ مسمی به شیخی گشتند و قسم دیگر بر حالت قدیم ماندند، آنان را قشری نامیدند.

شیخ بزرگوار بنا کرد و مردم را تشویق به انتظار ظهور و اشراق شعله طور نمود و در تألیف و تدریس خود بیان می فرمود که طلوع صبح نزدیک است و ظهور موعود قریب. باری مردم را استعداد می داد که شب و روز منتظر ظهور باشید. و در ایران بلکه در بین جمیع شیعیان این شخص به فضل و کمال شهرت عجیب یافت. در جمیع محافل ذکر او بود و هر کس در جستجو.

در زمان خویش جناب سید کاظم رشتی را تربیت نمود و تعلیم کرد و او را بعد از خود تعیین نمود و صعود فرمود. جناب سید کاظم نیز بر قدم شیخ بزرگوار سلوک کرد و شب و روز به بیان حقائق و معانی پرداخت و اسرار و رموز قرآن منتشر فرمود و خالق را تشویق به انتظار ظهور کرد به قسمی که اصحاب را از شدت اشتیاق صبر و قرار نماند، به هر گوشه و کجاری شتافتند تا شخص موعود را یافتند.

و در دیباچه کتاب خویش یعنی شرح‌القصیده⁶ تصریح به اسم مبارک نمود و مرقوم نمود الحمد لله الذی طرز دیباج الکیونۃ بسرّ البینونۃ بطراز النقطۃ البارزۃ عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق. بیان این عبارت از برای شما تفصیل می‌خواهد زیرا مألوف به اینگونه عبارات و تعبیرات نیستید و اگر بیان کنم یک کتاب گردد و فرصت نیست لهذا مختصراً معنای لفظی مینمایم که فی الجمله به مقصود واقف شوید. می‌فرماید حمد باد خداوندی را که کتاب وجود را بسرّ امتیاز در مراتب ترین داد زیرا زینت عالم وجود به تفاوت مراتب است. اگر نوع واحد بود و امتیازی در میان نه، وجود ناقص بود. عالم حقّ و عالم خلق، عالم علوی و عالم سفلی، عالم حقیقت و عالم مجاز، این امتیاز از لوازم ذاتیّه وجود است. بعد می‌فرماید زینت کتاب وجود به نقطه ایست که از آن هاء ظاهر و الف باهر و در همان کتاب در مواقع متعدده بیان مینماید که نقطه باء است و چون باء و هاء و الف را جمع گردانی بها شود.

بعد تثلیث و تریع ذکر میکند. تثلیث اسم سه حرف است و آن علی است و تریع اسم چهار حرف و آن محمد است. چون جمع کنی علیمحمد شود و این اسم مبارک حضرت باب است. و در مواقع متعدده در آن کتاب صراحتاً ذکر باب میکند و ستایش و اوصاف و نعوت بی پایان می‌نماید که اسرار ماکان و مایکون در باب موجود. و همچنین می‌فرماید که جمیع حقائق و معانی کتب مقدسه در باطن بسم الله الرحمن الرحیم مرموز و موجود و معانی بسم الله در باء مندج و مندرجست و باء جامع جمیع حقائق و اسرار است و باء بهاء الله است.

و سید مرحوم از شیخ بزرگوار سؤال نموده بود که از سرّ مکنون بیانی فرما. شیخ در جواب بنگاشت لا بدّ لهذا الأمر من مقرّ و لکلّ نیا من مستقرّ یعنی این امر که ما قدم در او نهاده ایم مقرّ و مرکز معلوم دارد و از برای هر خبری موقع استقراری یعنی در آن مرکز حصول یابد. و لا یجوز الجواب بالتعین و لتعلن نبأه بعد حین.⁷ یعنی من نمی‌توانم آن مرکز معلوم را تصریح و تعیین نتوانم و گویم که کیست.

⁶ مراجعه فرمائید به کتاب قرن بدیع، ص ۲۱۲.

⁷ مراجعه فرمائید به مطالع الانوار، ص ۱۵ و کتاب قرن بدیع، ص ۲۱۲.

بعد این آیه قرآن را مرقوم می نماید و لتعلن نبأه بعد حین.⁸ ماقبل این آیه، این آیه ان هو الا ذکر للعالمین یعنی او ذکر و نصیحت است از برای عالم. و حضرت اعلی نامشان در احسنالقصص ذکرالله است. در این جا شیخ اجل اشاره می فرماید که آن مرکز و مقرّ ذکرالله است و لتعلن نبأه بعد حین یعنی آنچه را آن مرکز مقصود خبر و بشارت بدهد بعد از حین واقف خواهید شد. و حین به حساب ابجد شصت و هشت است و بعد از شصت و هشت شصت و نه است، سنه ظهور جمال مبارکست.⁹ خلاصه این عبارت اینست که آنچه ذکرالله بشارت و اشارت می فرماید در سنه بعد حین که شصت و نه است ظاهر و آشکار میگردد.

باری از تشویق و تحریض آن شیخ بزرگوار بر انتظار ظهور و بیان قرب آن و همچنین بیان سید بزرگوار که شب و روز فریاد میزد که ظهور نزدیک است، حتی روزی به تلامذه خود گفت بروید و جستجوی مولای خود کنید، جناب بابالباب با بعضی از تلامذه سید به تفتیش افتادند. و چون روایتی بود از پیش که موعود به مسجد کوفه خواهد رفت آنان نیز به آن مسجد رفتند و مدتی اقامه نمودند و منتظر ظهور بودند. حتی آن سید بزرگوار در اواخر ایام حیات از کربلا حرکت نمود و به کاظمین و سرمنزای رفت و مراجعت نمود. در اثناء سفر در سرمنزای و در قریه مسیب به تلامذه خود ذکر وفات خویش نمود. شاگردان بنای گریه و ناله و حزن و لابه گذاشتند. پس خطاب به آنان نمود که آیا شما نمی خواهید من از این جهان انتقال نمایم و مولای شما ظاهر گردد؟

باری مختصر اینست که این دو بزرگوار به تابعان خویش نهایت استعداد دادند. این بود که بعد از وفات سید مرحوم شاگردان به منتهای قوت به جستجوی طلعت موعود پرداختند. جناب بابالباب با جمعی از شاگردان خویش از عراق حرکت کردند و به سمت ایران رفتند و در جستجو بودند تا به مدینه شیراز وارد شدند. جناب بابالباب چون از پیش حضرت اعلی را در کربلا ملاقات نموده بود به سبب آشنائی میهمان حضرت اعلی شد. در شب پنجم جمادیالاول¹⁰ جناب بابالباب نشسته و حضرت اعلی بترتیب چای مشغول بودند. در بین چای دادن آیاتی تلاوت نمودند جناب بابالباب واله و حیران

⁸ قرآن مجید، سوره صاد، آیه ۸۸.

⁹ شروع سال ۱۲۶۹ قمری مصادف با ۱۵ اکتبر ۱۸۵۲ میلادی و در وسط دوره چهارماهه حبس حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران بود. در همین زندان بود که وحی بر جمال مبارک نازل گردید.

¹⁰ ۲۳ مه ۱۸۴۴.

شده زیرا مشاهده کرد که شخص جوانی بدون تحصیل علوم و قرائت لسان عرب در نهایت سلاست و فصاحت آیاتی تلاوت می فرماید و ابداً چنین گمانی نمی شده. این سبب انتباه و ایمان جناب باب البابت گشت. بعد فردا به شاگردان خود و دیگران ذکر کرد که شخصی را که جستجوی نمودیم من یافتیم و به تعریف و توصیف پرداخت لکن تعیین نمود که کیست، مستور داشت. ولی از اوصاف حضرت چنان بیان می کرد که تلامذه و کسانی دیگر مفتون این خبر شدند و به نهایت عطش جستجوی آب می نمودند تا آنکه بعد از چند روز اسم مبارک را تصریح کرد. ولوله افتاد هفده نفر مؤمن شدند و عریضه طاهره که به همراهی میرزا محمد علی نامی بود تقدیم شد زیرا طاهره عریضه به او داده بود که چون شخص موعود را بیاید این عریضه را تقدیم نمائید و در آن عریضه این غزل را مرقوم نموده بود که بدایتش اینست

لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلا ز چه رو آلت بر بگم زنی بزن که بلی بلی ¹¹

لذا طاهره هیجدهم گردید و شیعیان معتقد به چهارده معصوم و ابواب اربعه بودند. چهارده معصوم حضرت رسول و فاطمه الزهراء و دوازده امامند و ابواب اربعه چهار نفسند که بعد از امام دوازدهم یکی بعد از دیگری مقتدای شیعیان بودند. باری این هیجده نفر مقابل آن هیجده نفر تعیین شد و مقصود عدد بود و خود حضرت اعلی نوزدهم. اساس عدد نوزده این است که در جمیع صحف و الواح حضرت باب مذکور است. و اسماء حروف حی اینست.

۱- جناب باب البابت ۲- اخویشان آقا محمد حسن ۳- همشیرهزادهشان آقا محمد باقر ۴- جناب ملا علی بسطامی ۵- جناب ملا خدابخش قوچانی که در اواخر به ملا علی موسوم بود ۶- ملا حسن بجزستانی ۷- جناب آقا سید حسین یزدی ۸- جناب میرزا محمد روضهخوان ۹- جناب سعید هندی ۱۰- جناب ملا محمود خوئی ۱۱- جناب ملا جلیل ارومئی ۱۲- جناب ملا محمد ابدال مراغه ئی ۱۳- جناب ملا باقر تبریزی ۱۴- جناب ملا یوسف اردبیلی ۱۵- میرزا هادی پسر ملا عبدالوهاب قزوینی ۱۶- جناب میرزا محمد علی قزوینی ۱۷- جناب طاهره ۱۸- حضرت قدوس

و عظمت و بزرگواری اکثر از این حروف حی مجرد به جهت آنست که در بدایت ایمان آوردند. در میان آنان در درجه اول اهمیت کبری به جهت چند نفس است یعنی جناب باب البابت و حضرت قدوس و جناب طاهره و چند نفر دیگر از نفوس مبارکه در درجه ثانیه هستند و باقی مجرد محض آنکه در بدایت ایمان آورده اند شرف تقدم دارند حتی دو نفر از آنان مانند یهودای استخریوطی بعد برگشتند.

¹¹ مراجعه فرمائید به مطالع الانوار، ص ۶۶

بعد از آن وضوح و شهرت وجود مبارک حضرت اعلی، جناب باب‌الباب لسان‌بگشاد و صریحاً تبلیغ نمود و مأمور به آن گردید که بسایر ولایات رود و تبلیغ نماید. این خلاصهٔ واقعهٔ ایمان جناب باب‌الباب و سایر حروف حی است.

- ۱۱ -

اظهار امر حضرت بهاء‌الله

جواب. جمال مبارک از بدو طفولیت اطوار و آثار و گفتاری عجیب داشتند که سبب حیرت عموم بود. و جمیع بزرگان ایران می‌گفتند این جوان مادهٔ عجیبی است و کل به فضل و کمال و عقل و ادراک و ذهن و ذکا شهادت می‌دادند، حتی دشمنان و حاسدان معترف. از جمله مسلم عموم بود و مشهور نزد جمهور که به مکتبی داخل نشدند و در مدرسه ای تحصیل نفرمودند. معذک علم و کمال جمال مبارک مسلم بود و فضلالی ایران مسائل مشکلهٔ خویش را از ساحت اقدس سؤال نموده حل مشکلات می نمودند و الیالآن بزرگان ایران با وجود عناد بر این قضیه شهادت می‌دهند.

مختصر اینست که از فضل و کمال و عظمت و اقتدار در ایران بلکه مشرق زمین منکری ندارند. نهایت اینست می‌گویند این شخص هادم بنیان شریعت است و جم غفیری را بقوت فطانت و ذکا و علم و دها و عقل و نهی و فصاحت بیان و حسن تدبیر از راه دربرد و دین مبین را بهم زد. لکن بزرگواری جمال مبارک را انکار نمی‌کنند.

لذا از بدایت ظهور حضرت اعلی احباً خاضع و خاشع بودند و توجه به جمال مبارک داشتند و انجذاب قلبی حاصل نموده بودند. ولی در بدشت عظمت و بزرگواری جمال مبارک بیشتر ظاهر شد. جمعی از احباً توجه خاصی حاصل نمودند و منجذب جمال مبارک گشتند و بهر کس که ملاقات می‌فرمودند و بیان مبارک را می‌شنید منقلب می‌شد و به وجد و وله می‌آمد، بدون اراده خاضع و به نارحبت الله مشتعل می‌شد.

و در اواخر طهران قبل از سفر بغداد جمعی از احباً مثل محمد تقی خان شهید و سلیمان خان شهید و جناب عظیم شهید و میرزا علی محمد شهید و ملا عبدالفتاح شهید و میرزا عبدالوهاب شهید و میرزا حسین کرمانی و بسیاری پی بردند که جمال مبارک مقامی عظیم دارند و معتقد شدند به این که مظهری از

مظاهر الهیست. و جمال مبارک غزلی فرمودند که از آن غزل استشمام ذکر مقامات عالیه می شد و آن غزل عنوانش رشع عما از جذبۀ ما می ریزد. آن غزل را جمیع احبّاء در نهایت وله و انجذاب می خواندند و جمیع قبول داشتند، منکری نداشت و این غزل بسیار شورافکن بود.

اول کسی که ملتفت به عظمت و قدسیّت جمال مبارک شد و موقن بر اینکه امر عظیمی ظاهر خواهند فرمود ملاً عبدالکریم قزوینی بود که حضرت باب او را به میرزا احمد نامیدند و او واسطهٔ بین جمال مبارک و حضرت اعلی بود و مطلع بر حقیقت امر بود.¹²

چون از ایران به بغداد تشریف آوردند در سنهٔ تسع از ظهور حضرت اعلی جمال مبارک قدری اظهار فرمودند و به ظهور حسینی در بین احباب شهرت یافتند زیرا اهالی ایران معتقد به این بودند که بعد از ظهور مهدی موعود ظهور حسینی است و او امام حسین شهید است و اهالی ایران به حضرت حسین تعلق و اعتقاد کلی دارند.

و حضرت اعلی در جمیع کتب و صحف خویش کل را بشارت به سنهٔ تسع می دادند و از جمله اتم فی سنة التسع کل خیر تدرکون ثم اتم فی سنة التسع ثم اتم ثم اتم بسیار است. و همچنین می فرماید صبر کن تا از بیان نه ۹ سال بگذرد پس بگو پاک و مقدّس است خداوندی که چنین و چنانست. خلاصه بشارات حضرت اعلی در سنهٔ تسع بدرجهٔ نیست که وصف ندارد. اما معدودی از نفوس لغزیدند از جمله میرزا یحیی بود و سید محمد اصفهانی و چند نفس دیگر. و خطبهٔ صلوات در سنهٔ تسع نازل شد و تفسیر آیهٔ قرآن کلّ الطّعام کان حلالاً لبني اسرائیل الا ما حرّم اسرائیل علی نفسه در آن سال صدور یافت.

و جمال مبارک چون ملاحظهٔ انکار سَرّی میرزا یحیی و دیگران را فرمودند تنها به سفر سلیمانیه تشریف بردند و دو سال غائب بودند. میرزا یحیی در پس پردهٔ خفا در نهایت احتیاط بود و از خوف جنرال قونسول ایران در بغداد به لباس تبدیل و تغییر اسم به حاجی علی در بصره و سوقالشوخ اطراف بغداد مشغول به کفش فروشی و لاص فروشی گردید. به کلی امر محمود شد و ندا به کلی منقطع گشت، نزدیک به آن رسید که نام و نشانی از این امر نماند.

و در سفر سلیمانیه جمال مبارک آثاری مرقوم فرمودند از جمله مناجاتهای که الآن نسخه اش در دست هست و همچنین مکاتیبی در سیر و سلوک به فضلا و علمای اسلام مرقوم فرمودند، آنها نیز موجود

¹² مراجعه فرمائید به مطالع الانوار، ص ۱۳۸ - ۱۴۴

است. در آن مکاتیب تعالیمی می فرمایند از جمله این عبارت که مضمونش اینست اگر مخالفت شریعت
غراً نبود قاتل خود را وارث خود می نمودم ولکن چه کنم که نه مالی دارم و نه سلطان قضا چنین
امضا فرموده.

باری عموم فضلا و علمای سلیمانیه به علم و فضل و کمالات جمال مبارک قائل شدند و محبتی پیدا
کردند یعنی می گفتند که این شخص فرید است و از اولیای الهیست.

باری جمال مبارک چون از سلیمانیه مراجعت فرمودند بغداد را روشن فرمودند. دوباره ندای الهی بلند
شد و ولوله در ایران افتاد. و در بغداد در مقابل جمیع ملل ایستادند و دولت ایران در آنوقت در نهایت
تعرض بود و کل طوائف در صدد ایذا و اذیت بهر نحوی بودند. تا آنکه حکومت ایران از نفوذ جمال
مبارک مضطرب شد و گفت بغداد نزدیک ایرانست و عبور و مرور اهالی ایران بسیار. لهذا به جهت
احقاد این نار باید جمال مبارک را به بلاد بعیده فرستاد. پس دولت ایران از دولت علیّه خواهش نمود و
جمال مبارک را به نهایت احترام از بغداد حرکت دادند و از بغداد نقل مکان فرمودند به باغ نجیب
پاشا که خارج بغداد است و دوازده روز در آن باغ اقامت فرمودند و جمیع خلق از اعلی و ادنی حتی
والی و مأمورین به حضور مبارک مشرف می شدند. این دوازده روز ایام رضوانست.

باری در بدایت به اشاره و کنایه در آن دوازده روز اظهار امر فرمودند. بعضی از احبّاء درست ملتفت
شدند و بعضی چنانکه باید و شاید به تمامه ملتفت نبودند تا اینکه به اسلامبول تشریف آوردند و سوره حجّ
نازل شد و امر به طواف بیت بغداد فرمودند. در آن سوره امر ظاهر است لکن لفظ من ینظره الله
موجود نیست.

بعد حکومت ایران سبب شد که از اسلامبول به رومیلی فرستادند. در رومیلی الواح متعدّدۀ بسیار شب
و روز نزول یافت. مضمون اینکه چون ما را از وطن اخراج و از محلّ هجرت بغداد ابعاد نمودند و به
محلّی بسیار دور انداختند تا نار محبت الله را محمود کنند و سراج هدایت خاموش نمایند و علم حقّ
منکوس کنند و ندای الهی مقطوع نمایند لهذا ما امر را بکلّی ظاهر، و حجّت را باهر، و ندا را بلند، و علم
امر الله را مرتفع نمودیم تا کل ملاحظه نمایند که این اذیت و جفا و تبعید و نفی سبب قوت نفوذ کلمه
الله گشت و صیت امر الله جهانگیر شد و آوازه ظهور ملکوت الله به شرق و غرب رسید. این اعلان
عمومی در سنه هزار و دوست و هشتاد واقع شد و جمیع احبّاء ماعدای یحیی و معدودی از متابعان او
مؤمن و موقن شدند و از ادرنه متصلاً الواح به ایران رفت.

اینست کیفیت ظهور جمال مبارک بنحو اختصار.

مقایسه بین حضرت مسیح و جمال مبارک

بعضی از اشخاص ذکر نموده اند که هرچند آثار عظیمه از جمال مبارک ظاهر شده و اعمال غریبه صادر گشته که بزرگواری از آن مثل آفتاب ظاهر است ولی ظهور حضرت مسیح اعظمست به آن قیاس نمی شود.

بلی آثار عظمت در حضرت مسیح فوق تصور عالم انسانی و ادراک عقل بشریست و ما نسبت به حضرت مسیح صبیح ملیح در نهایت خضوع و خشوع هستیم و به جان و دل آن حضرت را دوست داریم بلکه اگر اقتضا کند و توفیق رفیق شود جان را فدای حضرت مسیح می نمائیم زیرا او را به نظر عظیم می نگریم و معتقد به او هستیم.

اما اگر بنای این ذکر باشد با کمال صدق و محبت در جواب این اعتراض می گوئیم که حضرت مسیح در میان ملت اسرائیل پرورش یافت و در تحت حکومت رومان بودند و در آن زمان رومان در جمیع کمالات مدنیّت مشهور آفاق بود، اگر بیانی بلیغ و تعلیمی بدیع از حضرت مسیح صادر شود چندان استغراب ندارد. اما جمال مبارک در ایران ظاهر شدند که بکلی در آنجا علوم مفیده مفقود بود مگر علوم اعتقادیّه و احکام شرعیّه. لهذا از چنین شخصی در چنین ملکتی صدور این تعالیم الهیه و آثار عظیمه همه محلّ استغراب است.

و حضرت مسیح وقتی که صعود فرمودند دوازده نفر تربیت فرموده بودند از رجال و چهار زن از نساء. بلی چند نفر دیگر بودند لکن در مقام یقین نبودند. و از این دوازده نفر نیز یکی اعدا عدوّ حضرت مسیح شد و آن یهوذای اسخریوطی بود و بر قتل مسیح قیام کرد با وجود آنکه رئیس حواریون بود. و آن یازده دیگر اعظمشان پطرس بود و او نیز در مقام امتحان ثابت نماند چنانچه حین شهادت حضرت مسیح بنصّ انجیل پطرس سه مرتبه انکار نمود حتّی در مرتبه اخیر تبری جست. بعد از صوت خروس منته و نادم و پشیمان گشت. ولی از بدایت این امر تا یومنا هذا یکن قریب بیست هزار نفر از رجال و نساء و اطفال در سبیل حقّ شهید شدند و اکثر از این شهدا در زیر شمشیر نعره یا بهاء الأبهی بلند کردند. و بسیاری را تکلیف کردند که همین قدر در مجلس بگو که من بهائی نیستم جانت مالت جمیع محفوظ

مانده. در جواب این تکلیف یا بهاء‌الآبهی گفت. و وقت صعود مبارک بیش از دویست هزار نفر در ظلّ مبارک در مقام یقین بودند. و صیت حضرت مسیح در ایامش به آشور و کلدن و آسیاء وسطی و اطراف سوریا نرسید اما صیت جمال مبارک در ایامش شرق و غرب را گرفت.

حضرت مسیح نزد کل مشهور نبود، اکثر او را نمی شناخت و از دهی بدهی و صحرائی به صحرائی حرکت می فرمود. حتی وقتی که خواستند حضرت مسیح را بگیرند نمی دانستند که کجاست و نمی شناختند. یهوای استخریوطی رفت و گفت من شما را نشان میدهم. گفتند در آن محلی که داخل می شویم از کجا بفهمیم که کدام مسیح است؟ گفت هر کدام را که من ببوسم او مسیح است. و جمال مبارک مقابل اعدا واضح و مشهود ایستاده بودند و جمیع می شناختند و مقاومت ملت عظیمه عالم می فرمود. و همچنین حضرت مسیح را دشمن معارض ملت ضعیفه یهود بود که در تحت حکومت رومان بود و ملت محکومه بودند مثل یهود طبریّه و صفد الآن. لکن معارض و معاند جمال مبارک یک ملت از ملل عظیمه عالم بود. حضرت مسیح را وقتی که در محضر حاضر کردند سؤال نمودند که تو ملک یهودی در نهایت مظلومیت در جواب فرمودند تو چنین میگوئی.¹³ اما در مجلس عظیم طهران در حین خطاب صدای مبارک بعنان آسمان می رسید.¹⁴

اینست حقیقت حال. ملاحظه فرمائید و به معترضین بگوئید که انصاف دهند و از تعصب جاهلی بگذرند و بر حقائق امور از قرائن کتب مقدّس پی برند. مثلاً حال اگر به قسّيسان گفته شود که حضرت مسیح در ایام خویش معروف بین ناس نبود نهایت استغراب را می نمایند و انکار کنند و حال آنکه در نصّ انجیل است که یهوای استخریوطی مبلغی برشوه گرفت و آن مبلغ بسیار جزئی بود که محلّ حضرت مسیح را نشان دهد و چون آن جمع هیچیک حضرت مسیح را نمی شناختند لهذا گفت هر کس را ببوسم او حضرت مسیح است او را بگیرید و چنین شد.



¹³ انجیل متی، فصل ۲۷، آیه ۱۱؛ انجیل مرقس، فصل ۱۵، آیه ۲؛ انجیل لوقا، فصل ۲۳، آیه ۳.

¹⁴ مراجعه فرمائید به مطالع الانوار، ص ۵۸۷ - ۵۸۸.